

کنش گران اجتماعی، که از نظر او ناعقلانی هستند، دست می‌برد و چون عقل، مصلحت‌اندیش و منفعت‌طلب است، پس هر آنچه را که برای او سودمند نیست و در جهت تثبیت قدرت او کار کردی ندارد، از عرصه‌های حیات اجتماعی و فردی بیرون می‌نهد. اما امروزه دیگر از دریچه تنگ مدرنیته نمی‌توان به هستی، انسان و تاریخ نگریست. چرا که روایت کلاسیک تجدد که با غلبه و طرد خاص‌گرایی شناخته می‌شود، چنان از تاب و توان افتاده که دیگر برای دنیایی که در آن عرفان مذهبی و فن‌آوری مدرن، علوم متقن و تبلیغات، قدرت فردی و سیاسی صنعتی شدن شتابدار با هم تصادم می‌کنند، هیچ اصل وحدت‌بخشی در چننه ندارد.

نگاهی به جنبش اصلاحات در ایران

هوشنگ امیراحمدی

آفتاب، ش ۱۲

نویسنده با انتقاد از تحلیل‌هایی که بر اساس تقسیم نیروهای اجتماعی ایران به محافظه‌کار و اصلاح‌طلب و امثال آن صورت می‌گیرد، معتقد است که بهترین مدل برای توضیح نیروهای دست‌اندرکار اجتماعی، که می‌تواند به تحلیل درستی از جنبش اصلاحات ایران بینجامد، مدلی ترکیبی است که بر اساس منافع طبقاتی و همراه با یک تشخیص ایدئولوژیک شکل گرفته باشد. البته ایشان، در عمل، جنبه‌های ایدئولوژیک را نادیده گرفته و صرفاً بر اساس منافع طبقاتی به تحلیل پدیده‌های سیاسی ایران از گذشته تا حال می‌پردازد. به نظر وی در ایران معاصر سه نیاز عمده اجتماعی، یعنی توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی و عدالت اجتماعی شکل گرفته است. این سه نیاز در پروسه جنبش‌های مختلف اجتماعی، به سه گونه منافع اساسی که همان منافع اقتصادی، منافع سیاسی و منافع اجتماعی می‌باشد، تبدیل شده است. این منافع، به ترتیب، طبقات بالا و دولت، طبقات متوسط و تحصیل کرده و بالاخره کارگران و زحمت‌کشان را پشت سر دارند.

تا قبل از انقلاب ۱۹۷۹ (انقلاب اسلامی ایران) مجموعه طبقات بالا، شامل دولت و امپریالیسم بود. بعد از انقلاب، این مجموعه دچار شکستگی شد و این شکستگی به طور ویژه بین دولت و امپریالیسم اتفاق افتاد. این شکاف سبب می‌شود که جنبش دموکراتیک ایران، این بار برخلاف گذشته، شانس بیشتری برای توفیق داشته باشد. طبقه متوسط دوباره با همان خواست‌های همیشگی سیاسی خود، جنبش دوم خرداد را به وجود آورد که به نظر من نمود دیگری از مبارزه تاریخی بین طبقات بالا و متوسط در جامعه ایران است.

در این رابطه به دلیل بحران‌های عمومی جامعه ایران، امروز نقش نیروهای روشنفکر

طبقه متوسط، مذهبی و سکولار بیش از پیش عمده شده و عملاً به وضعیتی هژمونیک تبدیل شده است. هم اکنون شکاف عمیقی در نگرش بخشی از «آقازاده‌ها» و پدران آنان در حال شکل‌گیری است. در حالی که نسل قدیمی‌تر رهبری انقلاب اسلامی، خواهان یک دولت بورژوازی مذهبی و سنتی است، نسل جدید به‌طور روزافزونی خواهان یک دولت بورژوازی مدرن غیر مذهبی با رهبری مستقیم خود است که در چارچوب آن، نقش پدران آنان صرفاً مشروعیت بخشیدن به سرمایه‌داری و پاسداری از اخلاق و معنویت در جامعه خواهد بود.

موانع توسعه دموکراسی در ایران

غلام‌عباس توسلی

ندای اصلاحات، ش ۲

نویسنده مقاله ضمن بیان سابقه آشنایی ایرانیان با مقوله دموکراسی، به موانع استقرار و توسعه دموکراسی اشاره می‌کند. به نظر وی در برابر روند دموکراتیزاسیون سه نوع مقاومت سیاسی، استعماری و فرهنگی وجود داشته است. منظور از موانع فرهنگی، جنبه‌های منفی فرهنگ است. تجربیات ما حکایت از آن دارد که وقتی مردم آزادی‌ها را به دست می‌آورند، به افراط‌گرایی می‌کنند و این هرج و مرج، زمینه ظهور مستبدان را فراهم می‌آورد. اهمیت احزاب درست در همین جا معلوم می‌شود؛ چرا که احزاب و مطبوعات که نقدکننده وضع موجودند، به نحوی، آموزش سیاسی می‌دهند. باید هزینه‌هایی را پرداخت تا مردم در یک فرایند عملی آماده شوند و رفتار دموکراتیک را بیاموزند. از طرفی باید بکوشیم تا قلمرو خصوصی و عمومی افراد از یکدیگر جدا شود. بسیاری از کسانی که به قدرت می‌رسند، به دنبال خدمت به عموم نیستند؛ بلکه به دنبال مقامند. کسی که در جایگاه قدرت قرار می‌گیرد، به دنبال کرسی همیشگی است؛ در حالی که قدرت سیاسی باید تحرک داشته باشد.

این نکته را هم باید در نظر داشت که نه تنها دین با دموکراسی در تضاد نیست؛ بلکه آموزه‌های دین در جهت رشد آزادی‌ها و دموکراسی است. البته ما با آن دموکراسی که بیشتر روی «آزادی مطلق» تکیه دارد، موافق نیستیم. آزادی‌ها در همان محدوده مسؤلیتی است که خداوند بر دوش ما نهاده است.

انقلاب اسلامی ما هم برای دموکراسی بود؛ چرا که شعار اصلی آن استقلال و آزادی بود. اساساً وجه مشترک مبارزات همه نخبگان و مبارزان در دو قرن اخیر، ضدیت با استبداد بوده است. امروز نیز در جریان اصلاحات به این نتیجه رسیدیم که تا آرمان تاریخی آزادی خواهی این ملت و دموکراسی محقق نشود، آرمان‌های دیگر قابل تحقق نمی‌باشد.